

رسالة



مروری

بر دروس فلسفه





نکات مهم درس اول



برای حکم به واقعی بودن چیزی، وجود را بر ماهیت حمل می کنیم یا بدان نسبت می دهیم.
حمل وجود بر ماهیت در قالب قضیه دوجزئی صورت می گیرد. مانند : ستاره هست.

در حمل وجود بر ماهیت به فعل اسنادی « است » نیازی نیست ، اما می توان آن را به صورت
قضیه « ستاره موجود است » نیز بیان کرد

مغایرت: عین هم نبودن = یکی نبودن = دو چیز بودن = مختلف و متفاوت بودن = متمایز و از هم جدا
بودن

مغایرت وجود و ماهیت یعنی مفهوم وجود و مفهوم ماهیت در ذهن با هم متفاوت اند و عین هم
نیستند و جزئی از هم نیستند.

نام دیگر مغایرت جو و ماهیت « زیادت وجود بر ماهیت در ذهن » و « عروض وجود بر ماهیت »
است.

نام دیگر مغایرت وجو و ماهیت « زیادت وجود بر ماهیت در ذهن » و « عروض وجود بر ماهیت » است. چون وجود و ماهیت فقط در خارج یکسان اند لذا موضوع بحث و اثبات ما نیستند بلکه از جهت اختلاف مفهومی در ذهن بحث مغایرت مطرح شده است.

وجود و ماهیت در خارج دو مفهوم عین هم نیستند یعنی اصلا دو مفهوم نیستند که بخواهد وجود بیابد یا نیابد. چرا که مفهوم چیزی نیست که در خارج وجودیت یابد .

بنابر این ۱ - هیچ مفهومی در خارج وجود ندارد ۲ - جای مفهوم همیشه در ذهن است ۳ - این دو مفهوم از یک واقعیت یگانه در ذهن انتزاع می شود نه اینکه دو مفهوم در خارج عین هم باشد.

اگر وجود و ماهیت باهم مغایر و متفاوت نباشند حمل وجود بر ماهیت با حمل ماهیت بر خودش یکی بود.

حمل وجود بر ماهیت با حمل ماهیت بر خودش یکی نیست.

اگر وجود و ماهیت مغایر هم نباشند، به محض تصور هر ماهیتی باید وجودش را تصدیق کرد. تصور هر ماهیتی برای تصدیق کردن وجودش کافی نیست. لذا وجود و ماهیت باهم مغایر و متمایزند. بعنوان مثال وقتی انسان هفت سر را تصور می کنیم ماهیت آن برای ما معلوم می شود اما به وجود نمی آید. در حالیکه اگر وجود و ماهیت عین هم باشند و مغایر نباشند به محض تصور انسان هفت سر باید موجود می شد. در حالیکه اینچنین نیست. در حالیکه اگر عین هم بودند سلب وجود از ماهیت محال بود.

وجود داشتن برای هر ماهیت به دلیل نیاز دارد و باید اثبات شود. و گرنه اصل علیت زیر سوال می رود اگر وجود و ماهیت عین هم باشند پس هر ماهیتی وجود خواهد داشت لذا دیگر ممکن الوجود معنا ندارد. در حالیکه فقط یک موجود است که وجود ذاتی آن است یعنی واجب الوجود. و دیگر موجودات همگی ممکن الوجودند و وجود و عدمشان در حالت تساوی قرار دارد.

اگر وجود و ماهیت یکسان باشند پس ماهیتهای متفاوت نداریم و همه چیز عین هم است در حالیکه اینطور نیست و ماهیات متفاوت داریم.

در اروپا مغایرت وجود و ماهیت را اساس برهانهای خداشناسی خویش قرار داد.



نکات مهم درس دوم



تعریف مفاهیم سه گانه

ضرورت : محمول قضایا برای موضوعشان ضروری است.

امکان : محمول قضایا برای موضوعشان ضروری نیست بلکه ممکن است و هم میتوانند این محمول را بپذیرند و هم نپذیرند.

امتناع : برقراری ارتباط میان موضوع و محمول غیرممکن است؛ یعنی محال و ممتنع است.

دیدگاه ابن سینا درباره ممکن الوجود بودن اشیاء:

وقتی به ذات و ماهیت اشیاء نگاه می کنیم، می بینیم که میان این ماهیات و وجود، یک رابطه امکانی برقرار است. یعنی ذات و ماهیت اشیاء : به گونه ای نیست که حتماً باید باشد.

به گونه ای هم نیست که بودن آنها محال باشد. این اشیاء ذاتاً می توانند باشند یا نباشند.

به تعبیر دیگر، این اشیاء ممکن الوجودند.

فلاسفه بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان ابن سینا در اثبات واجب الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند دانسته و آن را «برهان وجوب و امکان نامیده اند.

توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن سینا تبعیت کرده است، برهان وجوب و امکان را در اروپا گسترش داد که مورد قبول بسیاری قرار گرفت.

ملاصدرا «وابستگی» و «فقر وجودی» را «امکان فقری» نامید تا آن را از «امکان ماهوی» ابن سینا جدا کند.

ملاصدرا می گوید، این فقر و نیاز ذاتی که در موجودات مشاهده می کنیم، باید به منبعی متصل باشد که از غنای ذاتی و بی نیازی برخوردار است.

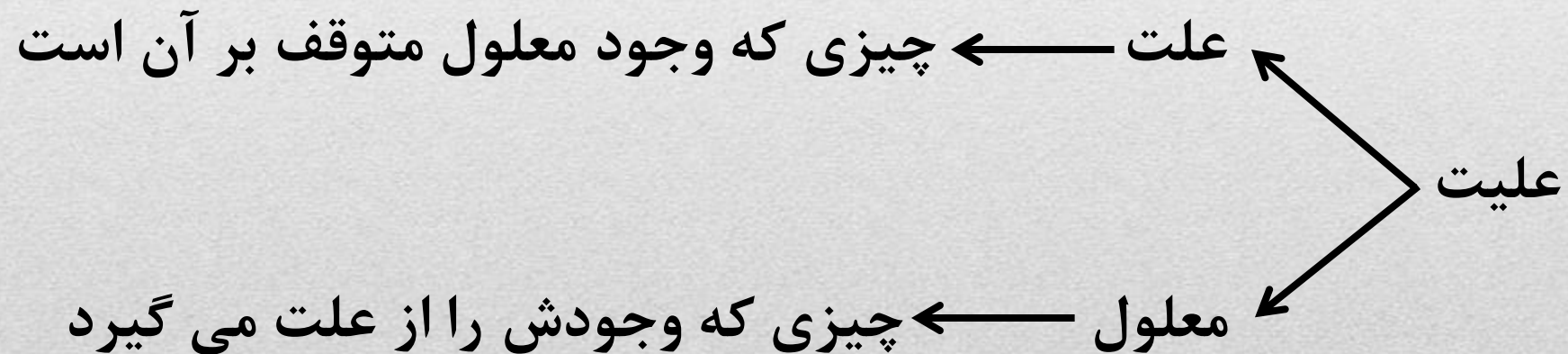
آن غنی بالذات، همان خداوند متعال است که همه موجودات به او وابسته اند.



نکات مهم درس سوم



علیت: یکی از کهن ترین مسائل فلسفی ، رابطه‌ای وجودی که یک طرف به طرف دیگر وجود می دهد.



دیدگاه فلاسفه اروپایی

دکارت : اصل علیت بدون دخالت تجربه به دست می‌آید و جزو مفاهیم اولیه است که انسان از آن شناخت فطری دارد.

تجربه‌گرایان : انسان از طریق حس به توالی پدیده‌ها پی می‌برد و علیت را بنا می‌نهد.

هیوم : درک علیت از طرق حس ممکن نیست. زیرا علیت مفهومی فراتر از حس است، بر اثر تکرار اتفاقات در ذهن چنین تداعی میشود که یکی علت و دیگری معلول است، انسان عادت کرده چیزی را علت و معلول بنامد.

کانت : تحت تاثیر هیوم، علیت جزو مفاهیم پایه‌ای ذهن، از جایی کسب نشده، دیدن اشیا به صورت علت و معلول امری ذهنی است نه عینی.

دیدگاه فلاسفه مسلمان

مسلمانان : علیت قاعده عقلی است که از تجربه به دست نمی آید و هر داده تجربی مبتنی بر همین قاعده است ، همین که ذهن انسان شکل گرفت و به اصل امتناع اجتماع نقیضین پی برد می فهمد که پدیده ها خود به خود پدید نمی آیند.

پاسخ ابن سینا به تجربه گرایان : پی بردن به علیت از طریق تجربه امکان پذیر نیست و کسی که تجربه گرا است نمی تواند تبیین قانع کننده ای از علیت بدهد. بعد درک علیت برای اینکه علت حوادث طبیعی را بدانیم باید از حس و تجربه استفاده کنیم.

سنخیت : هر معلولی از هر علتی پدید نمی آید ، فیلسوفان به جز فیلسوفان تجربه گرا این اصل را عقلی میدانند

لوازم پذیرش اصل علیت

زمینه ساز نگاهی ویژه به جهان و اشیاء پیرامونی است.

با قبول این حقیقت که هر حادثه علتی دارد، به ارتباط اجزای جهان با یکدیگر و پیوستگی آنها پی می بریم و با مواجهه با هر پدیده ای در پی کشف منشأ و عامل پیدایش آن برمی آییم. اصل وجوب بخشی علت به معلول:

جهان را تابع رابط های ضروری و حتمی نشان میدهد؛ به گونه ای که اگر علت با تمام حقیقت خود تحقق یافت، یقین پیدا می کنیم که تحقق معلول نیز ضروری و حتمی می شود و وجوب وجود پیدا میکند.

سنخیت میان علت و معلول اصل:نظم خاصی در جهان برقرار میکند و به ما می فهماند که هر چیزی نمیتواند منشأ هر چیزی شود و هر چیزی از هر چیزی پدید نمی آید. علت های خاص معلولهای خاص دارند و هر معلولی نیز از علت خاص خود سرچشمه می گیرد.



نکات مهم درس چهارم



معانی اتفاق:

معنای اول : (انکار اصل علت)

این است که میان علت و معلول آن رابطهٔ حتمیت وجود ندارد. چه بسا یک علت موجود شود اما معلول آن پدید نیاید؛ مثلاً همهٔ عوامل پیدایش باران موجود باشند، اما باران نیارد و چه بسا یک معلول بدون وجود علت پیدا شود، مثلاً بدون وجود ابر و مانند آن، خود به خود باران بیارد.

معنای دوم اتفاق: (انکار اصل سنخیت)

این است که ممکن است از هر علتی هر معلولی پدید آید؛ مثلاً حرارت سبب یخ بستن آب و آفتاب سبب تاریکی شود؛ یعنی سنخیتی میان علت و معلول وجود ندارد.

معنای سوم: (انکار غایتمندی)

نبودن غایت و هدف خاص در حرکات و نظم جهان است؛ بدین معنا که این حرکات و نظام ها به سمت غایت و هدف معینی به پیش نمی روند.

فلاسفه در برابر این معنا دو گروه شده اند:

۱- آن دسته از فلاسفه که علاوه بر لوازم اصل علیت به علت العلل معتقدند برای مجموعه هستی یک علت حقیقی و قائل اند و می گویند هر فرایند طبیعی و هر سیر تحولی در طبیعت، هدف خاصی را تعقیب می کند و سرمنزلی تعیین شده دارد؛ گرچه انسان ها به علت محدودیت های علمی نتوانند همه این اهداف را کشف کنند.

۲- آن دسته از فیلسوفان که معمولاً به علت العلل معتقد نیستند، غایتمندی زنجیره حوادث را انکار می کنند و وجود برخی از فرایندهای تکاملی را در جهان امری اتفاقی به حساب می آورند که از پیش تعیین و پیش بینی نشده است.

معنای چهارم:

معنای چهارم اتفاق که بی ارتباط با اصل علیت نیست، رخ دادن حادثه پیش بینی نشده است؛ مثلاً، شخصی برای خرید روزانه به سمت بازار حرکت می کند اما در بین راه دوست خود را می بیند و از دیدن او خوشحال می شود. این شخص وقتی به منزل بازمی گردد، به اعضای خانواده اش می گوید:

من امروز اتفاقی دوستم را دیدم و با او درباره فلان موضوع گفت و گو کردم.



نکات مهم درس پنجم



ایران باستان :

با توجه به گزارش های اسطوره ای و نمادینی از ایران باستان که به دست ما رسیده و همین طور نظر فیلسوفانی چون سهروردی نشان میدهد که آنان خدا را نور هستی می دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده ها ظاهر می سازد و خلق میکند و او را «بهمن» نامیده اند که از نظر آنان وجودی مجرد است.

با توجه به اینکه آثار مکتوب چندانی به دست ما نرسیده همین گزارش ها نشان آن است که آنان خداوندی حکیم را خالق جهان می دانستند.

یونان باستان :

فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه ای زندگی می کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند؛ به عنوان مثال از نظر آنان «زنئوس» خدای آسمان و باران بود. اعتقاد به این خدایان، تعدادشان به ده ها مورد می رسید.

حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نمایند. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می کند و از خدایی جدید سخن می گوید.

در چنین شرایطی، افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی به نام تیلور می گوید: افلاطون ابداع کننده خدانشناسی فلسفی است.

افلاطون : در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه

از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه می دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می

شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می توان به

او دست یافت و از او بهره مند شد.

ارسطو : هر جا که یک خوب تر و بهتر وجود دارد، خوب تر و بهترینی نیز هست. حال، در

میان موجودات برخی خوب تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب ترین و

بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.

دکارت

فیلسوف عقلگرا قرن هفدهم که میگوید: من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیلهٔ او خلق شده ایم، تصویری دارم. این تصور نمی تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از وجود نامتناهی است؛ اوست که می تواند چنین ادراکی به من بدهد.

هیوم

دیوید هیوم، فیلسوف حس گرا و تجربه گرای قرن هجدهم می گوید:

نه تنها دلایل دکارت، بلکه دلایل گذشتگان نیز همه قابل نقدند. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می گوید مهم ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. یکی از دلایل این ناتوانی این است که براساس نظم موجود جهان، شما حداکثر می توانید یک ناظم و مدبر را اثبات کنید اما نمی توانید به یک خالق نامتناهی و واجب الوجود بالذات برسید.

کانت

او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد. خلاصهٔ یکی از توضیحات او چنین است: زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان پذیر نیست. اگر انسان ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرج پدید می آید و زندگی متلاشی می شود.

مسئولیت پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفهٔ اخلاقی معنا ندارد. این اختیار و اراده نمی تواند ویژگی بدن باشد که ماده ای مانند سایر مواد است بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی رود. حال، این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماوراءِ دنیای ما نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی جاودان و نامتناهی است.

معناداری زندگی

بعد از کانت، فیلسوفان حس گرا و تجربه گرا که جریان غالب فلسفی در اروپا را تشکیل می دادند و با توجه به مبنای خود نمی توانستند از برهان عقلی محض استفاده کنند، بر اساس نظرشان درباره خدا دو دسته شدند:

یک دسته مانند هیوم و اوگوست کنت بر آن بودند که چون ما ابزاری جز حس و تجربه برای شناخت نداریم، یا خدایی نیست و یا نمی توانیم او را اثبات کنیم.

دسته ای دیگر مانند ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از تجربه های معنوی درونی و عشق و عرفان برای اثبات خداوند استفاده کردند.

ویلیام جیمز میگوید: من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه های شخصی درونی ما نهفته است.

بدین ترتیب، در قرن بیستم و بیست و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد
راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه میان اعتقاد به خدا و معناداری
زندگی توجه کردند و نشان دادند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی
و ناظر بر انسان است، دچار خلأ معنایی و پوچی آزاردهنده ای می شود.

زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش های اخلاقی
است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می کند و آرامشی برتر به او می دهد.



نکات مهم درس ششم



استدلال فارابی :

الف) در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.

ب) وجود علت بر وجود معلول مقدم است و وجود معلول مشروط به وجود علت است. یعنی، فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلول هم موجود خواهد بود.

ج) اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است. اکنون اگر سلسله علت‌ها بخواهد تا بینهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، «تسلسل علل نامتناهی» پیش می‌آید و چنین تسلسلی محال است؛ زیرا اگر سلسله علت‌ها بخواهد تا بی نهایت سلسله به عقب برود، اصلاً نوبت به معلولی که هم‌اکنون پیش روی ماست، نمی‌رسد. به عبارت دیگر، ابتدا داشتن بی نهایت قرار دارد، خود متناقض و غیرممکن است.

استدلال ابن سینا :

در درس «جهان ممکنات» که بحث از وجوب و امکان بود، برهان ابن سینا برای اثبات واجب الوجود بالذات را مشاهده کردیم. خلاصه آن برهان که به برهان «وجوب و امکان» شهرت دارد، چنین است:

(۱) وقتی به موجودات این جهان نگاه می کنیم، می بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی اند؛ هم می توانند باشند و هم می توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن الوجودند.

(۲) ممکن الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و موجود شود، نیازمند واجب الوجود بالذات است؛ موجودی که وجود، ذاتی او باشد.

(۳) پس، موجودات این جهان به واجب الوجودی بالذات وابسته اند که آنها را از حالت امکانی خارج

کرده و پدید آورده است.

معناداری زندگی در نزد فلاسفه مسلمان

بحث دیگری که فلاسفه مسلمان در کنار اثبات معنابخشی به حیات بشری است. در مقام مثال، آنان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را وجود خدا داشته اند، بحث درباره تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در شبیه به وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می‌دانند.

از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به فیلسوف این امکان را می‌دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد:

(۱) جهان را غایتمند بیابد و آن را توضیح دهد.

(۲) انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.

(۳) برای گرایش فطری انسان به خیر و زیبایی مابزائی واقعی قائل شود.

(۴) آرمان‌های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.

(۵) در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.

عشق از نظر ابن سینا

او در رساله ای که درباره عشق نوشته است، می گوید:

«هریک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و بر حسب فطرت خود از بدی ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می نامیم.»

ابن سینا معتقد است که عشق و محبت میان انسان و جهان از جاذبه عشق الهی ناشی میشود که در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده شده است.



نکات مهم درس هفتم



۱- مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟

۲ - محدوده و قلمرو آن چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در طول تاریخ طی کرده است؟

۳ - امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟

تعریف عقل:

عقل توانمندی ای است که به کمک آن استدلال می کنیم و از این طریق به دانش ها و حقایقی دست می یابیم.

از نظر فیلسوفان، این توانمندی در کودک به صورت بالقوه است؛ با تربیت و تمرین به فعلیت می رسد و تقویت می شود.

مصدق وجودی عقل

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم «عالم عقل» است. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول حقایق اشیا را شهود می کنند. و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

عقل نزد حکمای ایران باستان

یکی از کانون های اولیّه عقل گرایی و خردورزی، ایران باستان است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزاندگی شهرت داشتند. گزارش هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چنین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می کنند؛ به گونه ای که می توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود نورانی و مجرد آگاه بوده اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می داده اند. در اندیشه حکیمان ایران باستان، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می کند.

عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس» سخن می گوید که هم به معنای عقل است و هم نطق. بنابراین، می توان گفت که وی به هر دو معنای عقل توجه داشته است.

ارسطو به عقل به عنوان قوه استدلال انسان، توجه ویژه ای داشت و توضیح می داد که قوه عقل براساس کاری که انجام می دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می شود و براساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می گردد.

عقل نزد فیلسوفان اروپایی

درا ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ در حالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می دانستند.

البته در همان ابتدای توجه به عقل در اروپا، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه ای که فیلسوفان اروپا به دو دسته « تجربه گرا » و « عقل گرا » تقسیم شدند.

فرانسیس بیکن روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می دانست.

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همه توانایی های عقل، مانند داشتن بدیهیات عقلی، استدلال های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را، با استدلال اثبات کند.

کانت در داوری میان عقل گرایان و تجربه گرایان، این بخش از نظر تجربه گرایان را پذیرفت که عقل نمی تواند وجود اموری مانند خدا و نفس مجرد انسان را اثبات کند.

کانت درباره مفاهیم فلسفی، مانند «وجود»، «ضرورت»، «امکان» و «علیت» معتقد بود که این مفاهیم ساختار ذهن انسان اند و عقل و ذهن، اشیای خارجی را در این ساختار درک می کند. از این جهت عقل که در گذشته ابزار شناخت واقعیات خارجی بود به امری بدل شد که مفاهیم ذهنی را شناسایی می کند.

اوگوست کنت در قرن نوزدهم با تأثیرپذیری از دیدگاه کانت دربارهٔ عقل، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند. او گفت که فیلسوفان، دستگاهی فلسفی از جهان ارائه می دهند ولی حقیقتاً این دستگاه، ناظر بر واقعیت نیست بلکه بر ساختهٔ ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است.

از نظر او، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می شود، به واقعیت دست می یابد و به علم می رسد. بنابراین، از نظر کنت فقط عقل از طریق علم تجربی می تواند به شناخت واقعیت نائل شود.



نکات مهم درس هشتم



مخالفت با جریان عقل گرایی:

۱- تنگ کردن محدوده اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن

۲- مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردی یونانی و غیر اسلامی.

کسانی که به این شکل با عقل به مخالفت برخاستند می گفتند دانش فلسفه از یونان وارد

شده و آن باید اسلامی سازگاری ندارد.

پاسخ به اشکالات فوق:

۱- در درستی یا نادرستی یک دانش تنها استدلال دآوری می کند، نه ملت و نژاد افرادی که به آن دانش رسیده اند.

۲- نمی توانیم از یک طرف به کارکرد عقل اعتماد داشته باشیم و از طرفی فلسفه را که نتیجه استفاده از عقل حول محور مفهوم هستی است، نپذیریم.

۳- همان طور که در دیگر شاخه های دانش می توان از نظرات دیگر دانشمندان بهره برد در این دانش نیز بهره گیری از دستاوردهای دیگر متفکران ضروری است.

مصادیق عقل نزد فلاسفه مسلمان

الف: عقل به عنوان وجودی برتر

اولین مخلوق خدا

وجودی روحانی و غیرمادی

واسطه فیض الهی عامل فیض رسانی و عقل انسان (عقل فعال)

ب: عقل به عنوان قوه استدلال و شناخت

فیلسوفان مسلمان، روشن تر و دقیق تر از هراکلیتوس و افلاطون مرتبه ای از موجودات را که حقیقت وجودشان عقلی است، اثبات کرده اند. آنان اولین مخلوق خدا را عقل می دانند که موجودی کاملاً روحانی و غیرمادی است و عقول دیگری نیز به ترتیب از آن به وجود آمده اند. این موجودات مجرد که فوق عالم طبیعت اند و فیض خداوند از طریق آنها به عوالم دیگر می رسد، عالم عقول را تشکیل می دهند.

این عقول هم علم حضوری به خود دارند، هم خالقشان را با علم حضوری درک می کنند و هم به مخلوقات پایین تر از خود علم دارند و آنها را درک حضوری می کنند و هر دم در کار اداره و فیض رساندن به آنها هستند.

آنان می گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می تواند حقایق را آن گونه که عقول درک می کنند، بیابد و نام دارد؛ این عقل، عامل «عقل فعال» مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل فیض رسانی به عقل انسان هاست.

ابن سینا :

«هرکس که عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.»

با توجه به این مبنای مشترک، عموم فیلسوفان مسلمان عقیده دارند که:

۱- پذیرش هر اعتقاد و آیینی نیازمند استدلال عقلی است؛ هر چند این استدلال عقلی برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است و حجّت و دلیل هر کس به اندازهٔ توان و قدرت فکری اوست. بنابراین، ایمانی ارزشمند است که پشتوانهٔ عقلی داشته باشد.

۲- فلاسفهٔ مسلمان عقل را در کنار حس و قلب، یکی از ابزار معرفت می دانند.

۳- فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و آیینی را استدلال عقلی می دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می دانند.
